در تاریخ ۱۸ بهمن ۱۴۰۰
خارج فقه القضا (1400-1401)

جلسه 62

صفحات 421 و 422 : کلیک کنید

متن پیاده سازی شده جلسه شصت و دوم سال چهارم درس خارج فقه القضا 18 بهمن ماه 1400

بسم الله الرحمن الرحیم

پاسخ به سوال مطرح شده از سوی فضلای درس

سوال: شاید نظر محقق نایینی این بوده است که مقرّ له شخص حقیقی نبی مکرم بوده‌اند نه بیت المال مسلمین که خلفاء مدعی بودند؟ بنابراین سقیفه از بحث ما نحن فیه خارج است.

جواب: این کلام شما ربطی به محقق نایینی ندارد چون بحث ایشان این بود که انتقال گاه در طرف اضافه و گاه در طرف مالک و سقیفه در طرف اضافه است لذا بحث هبه و وصیت را مطرح می‌کنند. علی ای حال زمانی که حضرت صدیقه سلام الله علیها اقرار به شخص نبی مکرم هم بکنند باز باید ایشان دلیل بیاورند و مُعضل باقی است.

ادامه بحث؛

در آخر درس قبل از محقق خویی ایراد شد (یعتبر فی سماع الدعوی ان تکون علی نحو الجزم) که طرح دعوا باید قاطع و جازم باشد؛ الان به بررسی آن می‌پردازیم و خوش بختانه فقها در کتب به این بحث پرداخته‌اند.

آیا با کلیت این ادعاـ طرح دعوا باید قاطع و جازم باشدـ می‌شود موافقت نمود؟ اگر شخصی به دادگاه بگوید من از فلان شخص 50 میلیون تومان طلبکار هستم و دلیلی هم ندارم شما را به خدواند حق مرا از او بگیرید؛ دادگاه به او نمی‌گوید: یقین نداری شاید به تو داده باشد شخص بدهکار هم بگوید: بله، بله من داده‌ام. حال اگر طلبکار به حکم استصحاب طرح دعوا بکند؛ در این حالت طرح دعوا از او قبول نیست؟!

اما اگر کسی بدون دلیل بگوید: من فکر می‌کنم طلب فلانی دارم در این مثال بله، طرح دعوا مسموع نیست. به خاطر این که قول منکر موافق اصل است، حال این اصل مطلق است و می‌گوید: ثابت کنید طلب من دارد بعد از من بگیرید.

اتفاقا در برخی روایات داریم که از مدعی قطع نخواسته‌اند؛ خود محقق خویی به مضمون روایت فتوی داده‌اند: اذا کان صاحب المال قد اتّهم مَن اعطاه المال لعملٍ فانّ لصاحب المال حینئذ مطالبته بالبینة در این حالت با این که صاحب مال یقین ندارد به تلف مال خود ولی می‌تواند طرح دعوا بکند پس هر مدعی را نمی‌شود گفت: که قاطع و جازم باید باشد.

حال معضل دیگر وجود دارد؛ اگر خلیفه اول ادعای جزم در ادعایش بکند چه کسی باید صحت و سقم ادعای او را تشخیص بدهد؟ بنابراین ادعای جازمانه جواب درست برای محکوم نمودن اهل سقیفه نیست.

جواب آقای بجنوردی: بهتر این است که گفته شود بر فرض پذیرش انقلاب دعوا ایشان قبلا به صراحت نفرمودند قبول ندارند انقلاب دعوا را، ولی اکنون بر فرض پذیرش انقلاب طرح مساله می‌کنند؛ جریان فدک با نحن فیه فرق دارد.

در فدک دو دعوا وجود دارد: اول از نبی مکرم به حضرت صدیقه سلام الله علیها در این دعوا حضرت امیر و زهرا علیهما السلام مدعی هستند؛ دوم دعوای ملکیت خلیفه است برای ملکیت فدک، اکنون خلیفه غاصب باید دلیل بیاورد و احتجاج حضرت امیر با غاصب خلافت است.

نقد استاد محترم بر آقای بجنوردی: ثم ماذا بعد هذا آقای بجنوردی، حداقل مشکل این دلیل این است که هر کس بخواهد در فدک تصرف بکند باید دلیل بیاورد و حال این که حضرت امیر علیه السلام حقی برای غاصب قائل نبودند.

جواب نهایی استاد محترم: اصلا این توهم از کجا هویدا شده است؟ این توهم به خاطر همان اطلاق گرایی ها پیدا شده است. در جواب هم نمی‌خواهیم از باورهای شیعی استفاده بکنیم بلکه از باورهای مسلّم اسلامی علیه خصم بهره می‌بریم.

اول: نکته پرونده شخصیت، اگر به حکم برهان عصمت شخصی ثابت شده باشد که طبق آیه‌ی تطهیر و اذعان غالب اهل تسنن حضرت امیر و زهرا علیهما السلام از مصادیق آن می‌باشند. حال آیا دروغ و مال مردم خوردن رجس نیست که این دو بزرگوار طبق ادعای شما می‌خواستند بکنند؟!(البته خاک بر دهان مقرر این سطور که برای اثبات حق ایشان این گونه باید بنویسد).
کلام علی مع الحق و الحق مع علی صادق است یا نه؟! اگر صادق می‌دانید پس چگونه رفتاری بود که انجام دادید؟
دوم: خود پرونده باید مطمح نظر گرفته شود؛ فدک مزرعه چند کیلو هندوانه و خرما و غیره نبود. آیا پیامبر حکیم این مال عظیم را بی سامان رها کرده بودند تا تکلیفش را بعدی‌ها مشخص کنند؟!
سوم: در کتب اهل تسنن موجود است که حدیث معاشرالانبیاء تا روز رحلت نبی مکرم کسی نشنیده بود؛ بلکه اولین شخص خود ابوبکر بود که این حدیث را خواند!
بنابراین اگر این موارد لحاظ بشود اصلا این مورد داخل در بحث ما نیست.